

یادگاران

مجید پازوکی

افروز مهدیان



www.ketab.ir

انتشارات روایت فتح، ۷۵۶/۲۰۵

مهدیان، افروز، ۱۳۵۹ -
 یادگاران، کتاب مجید پازوکی / افروز مهدیان - تهران: انتشارات روایت فتح، چاپ
 اول: ۱۳۹۴، ۱۱۲ ص.
 ISBN: 978-600-330-036-1 ۵۵۰۰۰ ریال
 یادگاران، ۲۹.
 ۱. یادگاران، کتاب مجید پازوکی، ۲. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷.
 ۳. پازوکی، مجید، ۱۳۸۰-۱۳۴۶، ۴. شهیدان - - ایران - - بازماندگان
 ۵. ایران - - تاریخ - - جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ - - شهیدان
 ۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲ DSR۱۶۶۸/پ۱۶م۹
 ۱۳۹۲
 ۲۰۵۲۲۳۱ کتابخانه ملی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

یادگاران؛ کتاب مجید با وک

افروز بهدیان

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۴، شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

مشاور تألیف: سمیه حسینی، ویراستار: فاطمه دوستکامی

لیتوگرافی و چاپ: جوان

شابک: ۱-۳۶-۳۳۰-۶۰۰-۹۷۸، قیمت: ۵۵۰۰۰ ریال

حقوق چاپ و نشر برای روایت فتح محفوظ است.

دفتر: ۸۸۸۰۹۷۴۸، فروشگاه: ۸۸۸۹۷۸۱۴، پخش: ۰۹۱۹۲۵۱۱۰۳۶

نشانی: میدان فردوسی، سپید قرنی، شهید فلاح پور، شماره ی ۴

«یادگاران» عنوان کتاب‌هایی است که بنا دارد تصویرهایی از سال‌های جنگ را در قالب خاطره‌های بازنویسی‌شده، برای آن‌ها که آن سال‌ها را ندیده‌اند، نشان بدهد. این مجموعه راهی است بر سرزمینی نسبتاً بکر میان تاریخ و ادبیات، میان واقع‌ها و بازگفته‌ها، خواندن‌شان تنها یادآوری است، یادآوری این نکته که آن مرده‌ها بوده‌اند و آن واقع‌ها رخ داده‌اند؛ نه در سال‌ها و جاهای دور، در همین نزدیکی.

محبوب ساده بود. همه چیزش ساده بود. از آن آدم‌هایی که می‌توانست
سبب عیبی همان کفشی را بپوشد که توی زمین‌های خاکی پراز مین
می‌روشد. این سادگی همیشه همراهش بود. فرقی نمی‌کرد، چه آن
زمان که یک خریداری جسور بود چه وقتی که فرمانده شد.

جنگ که تمام شد، گشتند به شهر و دیارشان. زندگی در شهر
راحت بود و بی‌درد سر. لذت این زندگی راحت را می‌فهمید. مثل
همه مردهای جنگ صدای خنده‌های کودکانش را دوست داشت، وقتی
از سر و کولش بالا می‌رفتند.

اما او وسط این زندگی آرام، چشم‌های منتظرش را دید که بی‌تابش کرد.
دل‌های مضطربی را فهمید که دیگر نتوانست این زندگی و خانه‌اش
بنشیند. خیلی‌ها ندیدند و نفهمیدند، سوراخ جگر را که شاید فقط
یک نشانه، یک پلاک یا یک تکه استخوان آرام‌شان می‌کرد.

مجید چیزهایی دید که دلش را کند و برد به جایی نه از بنسب همان
خاک بود. همان‌جا که تمام نوجوانی و جوانیش را بزرگ کرده بود. مرد
شده بود.

زندگی توی آن بیابان گرم سخت بود. خیلی سخت. خطر همراه
همیشگی‌شان بود. میدان‌های مینی که گذر سال‌ها روی‌شان را
خروارها خاک پوشانده بود. آن قدر لابلای خاک‌ها به دنبال نشانه‌ها
گشت تا خودش هم نماد و نشانه‌ای شد برای رفقای گمنامش.